

سید اسدالله اطهری*

فاطمه شکوهی آذر**

حسین طالبی***

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۱۰/۶

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۲/۱۵

چکیده:

سیاست خارجی اتحادیه اروپا در خاورمیانه بیانگر آن است که این سازمان در دوران جنگ سرد بیشتر از قدرت نرم خود استفاده نموده و امنیت اتحادیه را به کشور آمریکا واگذار کرده است. پس از جنگ سرد سیاست‌های اتحادیه دارای چند ویژگی مهم بوده است: ۱. دشواری تصمیم‌گیری در سیاست خارجی به‌ویژه با ورود کشورهای جدید؛ ۲. افزایش تلاش برای هماهنگی سیاست خارجی دولت‌های عضو؛ ۳. تداخل بیشتر منافع ملی دولت‌های عضو؛ ۴. تنش در آرای اتحادیه و دیدگاه‌ها و نظرات انگلیس، آلمان و فرانسه در بحران‌های خاورمیانه؛ ۵. ایجاد نیروی‌های نظامی واکنش سریع اروپایی؛ ۶. تلاش برای استفاده از قدرت سخت به‌ویژه در لیبی؛ و ۷. استفاده توأمان از قدرت نرم و سخت و یا به عبارتی قدرت هوشمند. تلاش برای تثبیت روند صلح خاورمیانه، روند بارسلون، سیاست همسایگی اروپا، شراکت در گروه چهار جانبه و کمک‌های مالی از جمله سیاست‌های معطوف به قدرت نرم اتحادیه بوده است. سیاست خارجی کشورهای قدرتمند اتحادیه در قبال منطقه خاورمیانه همواره در جستجوی اهداف ذیل بود: ۱. کسب بازارهای نوین در خاورمیانه؛ ۲. کسب منابع مطمئن انرژی؛ ۳. ایجاد صلح و ثبات در منطقه به‌منظور افزایش مبادلات تجاری؛ ۴. جلوگیری از هجوم آوارگان و مهاجرین؛ و ۵. مبارزه با حرکت‌های تروریستی و افراطی.

واژگان کلیدی: اتحادیه اروپا، خاورمیانه، واقع‌گرایی، کارکردگرایی، قدرت نرم آلمان

* عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تاکستان

** عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی

*** کارشناس ارشد روابط بین الملل

فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال هجدهم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۰، صص ۱۴۰ - ۱۰۷.

مقدمه

در این مقاله برآنیم تا پاسخ سوال اصلی خود مبنی بر اینکه سیاست خارجی اتحادیه در خاورمیانه بر چه مبنایی استوار است، را بیابیم. سوالات فرعی نیز عبارت است از اینکه اتحادیه در راستای سیاست‌های خود در خاورمیانه از چه ابزاری استفاده می‌کند؟ آیا سیاست‌های خارجی اتحادیه توسط سه قدرت بزرگ این سازمان اتخاذ می‌گردد؟

متغیر اصلی این مقاله، سیاست خارجی اتحادیه و متغیر وابسته آن خاورمیانه تلقی می‌گردد. فرضیه اصلی ما این است که کشورهای قدرتمند اتحادیه از هویت حقوقی این سازمان برای پیشبرد اهداف خود کمک می‌گیرند، اما در بحران‌های خاورمیانه معمولاً دولت‌های عضو به‌طور مستقل از اتحادیه عمل می‌نمایند. در بخش نخست به ماهیت سیاست خارجی اتحادیه و تئوری‌های مربوط به شکل‌گیری اتحادیه می‌پردازیم و آنها را مورد بررسی قرار می‌دهیم. پس از آن سیاست‌های اتحادیه در قالب قدرت نرم در خاورمیانه و سپس قدرت سخت اتحادیه در خاورمیانه را مورد بررسی قرار خواهیم داد و در نهایت، به سیاست خارجی سه کشور مهم اتحادیه یعنی انگلیس، آلمان و فرانسه در قبال خاورمیانه خواهیم پرداخت.

مبانی نظری

سیاست خارجی اتحادیه

برای بررسی سیاست خارجی اتحادیه اروپا در خاورمیانه، نمی‌توان به اتخاذ یک تئوری بسنده نمود. به همین دلیل، در این مقاله سعی نموده‌ایم برخی از تئوری‌های روابط بین‌الملل را در بررسی رهیافت سیاست خارجی اتحادیه نسبت به خاورمیانه به کار گیریم. برای بررسی سیاست خارجی اتحادیه اروپا در قبال خاورمیانه، ابتدا باید از ماهیت سیاست خارجی اتحادیه اطلاع حاصل نماییم تا سپس بتوانیم در این خصوص اظهار نظر کنیم.

پس از شکل‌گیری اتحادیه اروپا، اندیشمندان بسیاری مانند میترانی و بعدها هاس سعی نمودند تا با تئوری کارکردگرایی و نوکارکردگرایی، نزدیکی و به هم پیوستن کشورهای اتحادیه را توضیح دهند. اندیشه این افراد در خصوص هم‌گرایی بر تلاش نهادهای اقتصادی و کمتر دولتی و

به عبارتی کمتر سیاسی^(۱) بنا گردیده بود. از نظر کارکردگرایان این هماهنگی و هم‌گرایی در سطح پایین به تدریج به سطوح بالا، افراد ذی‌نفوذ و مقامات کشورها تسری می‌یافت. مبحث سرایت^(۲) را ارنست هاس در اندیشه نوکارکردگرایی مطرح نمود.^۱ وی اعتقاد داشت که سرایت به دو گونه صورت می‌گیرد: گسترش کارکردی و گسترش بخشی. در گسترش کارکردی، هم‌گرایی در سطح کشورها در یک موضوع خاص مانند فولاد است، اما در گسترش بخشی، هم‌گرایی در زمینه‌های مختلف از بخشی به بخشی دیگر سرایت می‌کند؛ به عنوان مثال، همکاری در بخش فولاد به هم‌کاری در بخش کشاورزی و بخش‌های دیگر می‌انجامد و به تدریج گسترش می‌یابد.

دید واقع‌گرایی

واقع‌گرایان تنازع، همکاری و امنیت را در توازن قوا می‌بینند. برای آنان اتحادیه اروپا جمعی از دولت‌های دارای حاکمیت ملی است که هرگاه به سود آنان باشد، بخشی از قدرت خود را به این نهاد اعطا نموده و هرگاه به زیان آنان باشد، این قدرت را باز پس می‌ستانند. موجودیت اتحادیه اروپا به این دلیل است که دولت‌های عضو اتحادیه را در راستای منافع ملی خود بر می‌شمارد.^۲ نو واقع‌گرایان سیاست خارجی مشترک را بر مبنای یک رژیم وابسته به قدرت تلقی می‌نمایند و آن را در اختیار سه قدرت بزرگ آلمان، فرانسه و انگلیس می‌بینند. اما نئو لیبرال‌ها آن را بر مبنای یک رژیم مبتنی بر منافع می‌دانند.^۳

تئوری بین‌الدولی

این تئوری بر مبنای نظریات استانی هافمن پایه‌ریزی گردید. نظریات وی را می‌توان در اصول ذیل خلاصه نمود:

۱. دولت - ملت بازیگر اصلی در توسعه هم‌گرایی اروپاست؛

1. Low Politic

2. Spill-Over

۲. هم‌گرایی اروپایی بیشتر از منافع دول اروپایی مشتق شده است و اقدامات اروپایی‌ها در راستای تامین منافع است تا اینکه از یک ایده نشأت گرفته باشد؛

۳. هدف عمده کشورها حمایت از منافع ژئوپلیتیک خود از قبیل امنیت ملی و حاکمیت ملی است؛

۴. نتیجه تصمیم‌گیری در اتحادیه اروپا حاصل جمع صفر است، بدین معنا که همه کشورها از سیاست‌های خارجی اتحادیه به‌طور یکسان بهره‌مند نمی‌شوند و ممکن است برای کشوری اتخاذ برخی از سیاست‌ها دارای مطلوبیت فراوان و برای برخی کشورها اتخاذ این مواضع مضر و بی‌فایده هم باشد. وی همچنین کل اتحادیه را محکوم به شکست می‌داند؛ زیرا به نظر او هیچ‌گونه هم‌گرایی سیاسی در اتحادیه وجود ندارد.

آندرو موراوچیک در همین راستا اظهار می‌دارد که، اتخاذ رهیافت هم‌گرایی، انتخابی عقلانی است که توسط رهبران ملی در جهت تعقیب منافع اقتصادی و افزایش اعتماد بین دولت‌ها پیگیری می‌شود. وی مبنای تئوری خود را بر اساس تئوری لیبرال شکل‌گیری حکومت قرار می‌دهد و اینچنین اصول خود را تبیین می‌نماید:

۱. ارجحیات ملی به‌وسیله منافع اقتصادی توجیه می‌شود؛

۲. نتایج چانه‌زدن دولت‌ها بر اساس قدرت نسبی کشورهای عضو و درگیر تعیین می‌شود، به‌عبارتی این چانه‌زنی‌ها و تعاملات بر اساس قدرت دولت‌های بزرگ تبیین و ترسیم می‌گردد؛

۳. تصمیم‌گیری توسط نهادهای اتحادیه اخذ می‌شود تا اعتبار و تعهد دول دیگر در آن تضمین گردد. برخلاف واقع‌گرایان، تئوری بین‌الدولی بیشتر بر منافع اقتصادی تاکید دارد تا بر منافع امنیتی.

هم‌گرایی نتیجه تعامل منافع ملی دولت و ملت است و چارچوب درک قدرت دولت‌ها وابسته به موقعیت نسبی آنان در نظام بین‌المللی است.^۴ همان‌گونه که مشهود است، تئوری بین‌الدولی لیبرال تا حدودی به تئوری واقع‌گرایان نزدیک است و یا حداقل این دو تئوری می‌توانند مکمل یکدیگر تلقی شوند در حالی که واقع‌گرایان قدرت را ملاک قرار می‌دهند، تئوری بین‌الدولی نیز قدرت کشورها در چانه‌زنی را از نظر دور نمی‌دارد درحالی که واقع‌گرایان مسایل امنیتی را در اولویت قرار می‌دهند و آن

را به سود کشورهای اتحادیه تلقی می‌نمایند، تئوری بین‌الدولی نیز سود این کشورها را در منافع اقتصادی می‌جوید بنابراین هر دو به‌نوعی از یک دیدگاه سخن می‌گویند، اما اولویت‌های آنان متفاوت است. گروهی اولویت امنیتی را مهم تلقی نموده و دیگری منافع اقتصادی را برجسته و مهم می‌داند. شاید نظریه دیگری که در این راستا مطرح است، تئوری نومحافظه‌کاران و یا واقع‌گرایان مردم‌سالار باشد که به رهبری فوکویاما دخالت‌های حقوق بشری و گسترش دموکراسی را مشروع شمرده و آن را سنگ بنای مشروعیت اقدامات یک‌جانبه آمریکا تلقی می‌نمایند و به سازمان‌های بین‌المللی و توانایی‌های آنها برای حل مشکلات امنیتی با شک و تردید می‌نگرند. در سیاست خارجی همواره اهداف کشورها و ابزاری که مورد استفاده قرار می‌دهند، حایز اهمیت است. اهداف کشورها اعم از اقتصادی، نظامی و یا حفظ نفوذ و پرستیژ می‌تواند از طریق ابزار قدرت نرم و یا قدرت سخت اعمال شود. قدرت سخت معمولاً حفاظت فیزیکی از مرزها و متحدین را در برمی‌گیرد، اما قدرت نرم نقش مهمی در ارتقای دموکراسی، حقوق بشر و بازارهای آزاد داشته و دارد. جذب مردم به دموکراسی آسان‌تر از مجبور کردن آنها به دموکراتیک بودن است. کشورهای اروپایی معمولاً برای استفاده از قدرت نظامی به دو مانع برخورد می‌کنند: ۱. افکار عمومی کشورهای خود؛ و ۲. احتمال بروز مشکلات اقتصادی.

برخی از صاحب‌نظران معتقدند: «عصر ارتباطات باعث شده است که مزیت‌های همکاری جمعی روز به روز افزایش یابد.»^۵ در سیاست خارجی اتحادیه دو نکته حایز اهمیت است؛ چارچوب طبیعت سیاست خارجی اتحادیه با وحدت فرائلاتنتیکی در یک راستا قرار داشته و قدرت مدنی (قدرت نرم) در اتحادیه بیشتر از قدرت نظامی به کار گرفته شده است. تهدید اتحاد جماهیر شوروی باعث استحکام روابط دول غربی در چارچوب پیمان آتلانتیک شمالی گردید و اروپا با توجه به تجربه دو جنگ جهانی و حمایت نظامی ناتو، به سوی اتخاذ رهیافت قدرت مدنی گام برداشت؛ هرچند فرانسه در دهه ۱۹۶۰ سعی نمود با پیشنهاد طرحی دفاعی و امنیتی برای اتحادیه اروپا این اتحادیه را به‌سوی هم‌گرایی دفاعی امنیتی سوق دهد.

قدرت مدنی برای اتحادیه از سوی لوییس فرانکوئیس^(۱) مطرح شد که دو موضوع را در این

1. Louis-François Duchene

خصوص مطرح می‌نمود: ۱. اتحادیه برای پرهیز از استفاده از زور سعی نمود تا از قدرت مدنی (نرم) استفاده نموده و با پرهیز از خشونت به‌سوی سیاست‌های هوشمندانه گام بردارد؛ ۲. این مفهوم بر این مبنا استوار گردیده بود که کشورهای اتحادیه بدون در اختیار داشتن نیروی نظامی بتوانند یک بازیگر بین‌المللی باشند.^۶

نکته دیگر در خصوص سیاست خارجی اتحادیه، اولویت اتحادیه به تصمیم‌گیری در مورد مسایلی است که ممکن است منجر به اختلافات داخلی در اتحادیه گردد. دیگر اینکه، برخی سیاست‌های اتحادیه در راستای هماهنگی و همسانی استفاده می‌شود و برخی دیگر، در جهت اثبات هویت اتحادیه در مقابل کشورهای دیگر به کار گرفته می‌شود.

رهیافت مدنی اتحادیه پس از جنگ سرد تغییر یافت و برای نخستین بار اتحادیه دریافت که توانایی حل معضلات این‌چنینی را نداشته و اساساً ظرفیت نظامی برخورد با چنین تحولاتی را ندارد. این مساله که اتحادیه در سال ۱۹۹۹ بر توانایی‌های نظامی و ماموریت‌های حفاظت از صلح تمرکز می‌نماید، تصادفی نیست؛ زیرا باید با چالش‌هایی از قبیل حملات تروریستی، جنگ عراق و افغانستان، و گسترش سلاح‌های کشتار جمعی روبه‌رو گردد. به هر حال، به نظر می‌رسد اتحادیه به‌سوی ایجاد یک نیروی دائمی نظامی گام برمی‌دارد. از سوی دیگر، این سازمان موضوع چندجانبه‌گرایی را برای دفاع خود در مقابل جهانی‌سازی مطرح نمود، اما به‌رغم این مساله به جهانی‌سازی کمک شایانی نیز نمود؛ حمایت از بازارهای اقتصادی، و ایجاد نظم نئولیبرال از جمله اقدامات اتحادیه در این راستا محسوب می‌گردد.

سیاست خارجی بعد نوینی نیز دارد و بازیگران آن از دولت‌ها و نخبگان به سازمان‌ها و نهادهای غیردولتی معطوف و افزایش یافته‌اند. در چنین حالتی سیاست خارجی بیشتر گرایشات اجتماعی و مردمی دارد. منافع و اهداف سیاست خارجی بر منافع کشورها و اهداف آنان استوار است. تنها جورج و کوهن در کتاب خود، منافع فردی کشورها را از منافع جمعی کشورها متمایز می‌کنند که در چنین چارچوبی کشورهای عضو معمولاً منافع دیگران را نادیده می‌گیرند. در این راستا، اهداف سیاست خارجی به اهداف پیرامونی و اهداف تملیکی تقسیم می‌شود. در اهداف پیرامونی معمولاً دولت‌ها سعی می‌کنند تا محیط پیرامون خود را تغییر دهند، در حالی که اهداف

تملکی اهدافی است که مستقیماً با منافع دولت‌ها ارتباط دارد.^۷ در چنین چارچوبی سیاست خارجی را به دو نوع می‌توان تقسیم کرد:

۱. **سیاست خارجی متعارف:** این سیاست خارجی گرایش به دولت‌ها داشته و بحث اصلی آن امنیت نظامی، بحران و تنازع است.

۲. **سیاست خارجی ساختاری:** سیاست خارجی که اهداف درازمدت و کوتاه‌مدت را در نظر داشته و به دنبال نفوذ سیاسی، حقوقی، اقتصادی، اجتماعی، امنیتی و ذهنی است. این سیاست خارجی نه تنها دولت‌ها و روابط بین‌الدولی بلکه جوامع، موقعیت افراد و روابط بین دولت‌ها و جوامع و سیستم بین‌المللی را نیز مد نظر دارد. به عبارتی، این سیاست خارجی بیشتر از قدرت نرم استفاده می‌نماید و سیاست خارجی متعارف به‌همراه چنین سیاستی «ترکیبی از قدرت نرم و سخت» یعنی آنچه که جوزف نای از آن به‌عنوان قدرت هوشمند یاد می‌کند را پدید می‌آورد.^۸

از جمله سیاست‌های خارجی، ساختاری از تلاش‌های آمریکا جهت کاهش خصومت آلمان و فرانسه پس از جنگ جهانی دوم و همچنین رفتار اتحادیه در بالکان را می‌توان نام برد. البته در کنار سیاست خارجی متعارف از جمله حمله نظامی در بالکان، سیاست خارجی ساختاری نیز به کار گرفته شد؛ به‌گونه‌ای که هم‌اکنون شاهد عضویت صربستان به‌عنوان بیست و هشتمین عضو اتحادیه اروپا هستیم. در قرن بیست و یکم استفاده از قدرت نظامی و دیپلماتیک و ابزارهای آن ضروری است، اما برای رسیدن به اهداف سیاست خارجی کافی به‌نظر نمی‌رسد. قدرت نظامی و ابزار آن باید با قدرت اقتصادی و مالی تکمیل گردد و به‌عبارتی قدرت سخت نیازمند آن است که با قدرت نرم ترکیب گردیده و بدین ترتیب می‌توان از رهیافت هویج و چماق استفاده نمود؛ زیرا توانایی قدرت نظامی با ابزار اقتصادی و دیگر ابزارها ترکیب می‌شود. قدرت نرم بر توانایی شکل دادن و تعریف اولویت‌های دیگران به‌گونه‌ای که شما خواهان آن هستید، تاکید دارد. این موضوع می‌تواند نتیجه مسایلی مانند جذابیت، هویت فرهنگی، ارزش‌ها و ایده‌های سیاسی باشد.^۹

قدرت ارتباطی نیز معنای دیگری است که یک بازیگر می‌تواند بازیگر دیگر را به انجام و یا عدم انجام کاری ترغیب کند. هالستی (۱۹۹۵) قدرت ساختاری را معطوف به اقتدار و ظرفیت شکل دادن اصول و قوانین نهادینه و تصمیم بر اینکه دیگران چگونه این بازی را انجام می‌دهند،

می‌داند. استفاده از این قدرت در محیطی که دیگران ایفای نقش می‌کنند، باعث تغییر ناگهانی و اساسی در اقدام، رفتار و هویت بازیگران می‌شود. موضوع دیگر، امنیت اتحادیه در بعد نظامی آن است. پس از فروپاشی شوروی امنیت نظامی دارای ابعاد پیچیده و غامضی شد و تهدیدات بسیاری همکاری بین دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی را به مخاطره انداخت.

ابتکارات و سیاست‌های اتحادیه در خاورمیانه (قدرت نرم)

در دوران جنگ سرد، اتحادیه اروپا تحت تاثیر فضای رقابتی بین دو ابرقدرت عملاً تحت چتر امنیتی ناتو قرار گرفت. اما پس از جنگ سرد فضای جدیدی بر روی کشورهای اتحادیه گشوده شد که منجر به توسعه بیشتر اتحادیه اروپا گردید. پیمان ماستریخت در ۱۹۹۲ سه ستون سیاست خارجی اتحادیه را بنیان نهاد؛ جامعه اروپا، سیاست خارجی و امنیتی مشترک و همکاری در موضوعات قضایی و جنایی. در حال حاضر اگر صربستان را نیز در نظر بگیریم، کشورهای اتحادیه به ۲۸ کشور می‌رسند. از سال ۱۹۵۱ تاکنون اتحادیه جنگی به خود ندیده است، اما تداوم این موضوع نیاز به شرایطی داشته و دارد که عبارتند از:

۱. صلح و ثبات در کشورهای همسایه اتحادیه؛ ۲. بهبود شرایط اقتصادی و اجتماعی کشورهای همسایه اتحادیه؛ زیرا اتحادیه با خطرانی از قبیل مهاجرت‌های بی‌رویه و حملات تروریستی از جانب کشورهای خاورمیانه که از لحاظ اقتصادی و اجتماعی در وضعیت مناسبی به سر نمی‌برند، مواجه بود؛ و ۳. تلاش جهت پیروی ساختارها و حکومت‌های خاورمیانه جزئی از سیاست‌های اتحادیه بود؛ زیرا برخی از کشورهای اتحادیه از دیرباز در این منطقه صاحب نفوذ بودند. اما دیدگاه بدبینانه‌ای نیز در بین مردم منطقه خاورمیانه وجود داشت که هدف اتحادیه ترویج دموکراسی و حقوق بشر در منطقه نیست، بلکه جلوگیری از مهاجرت‌های مردم خاورمیانه به این کشورها و دخالت در امور داخلی آنهاست.

تغییر مفهوم امنیت در دوران پس از جنگ سرد تاثیر زیادی بر تغییر سیاست‌های اتحادیه نهاد. اگر در دوران جنگ سرد امنیت به معنای امنیت نظامی و بر موضوعات خاصی همچون حاکمیت و، متحدین، مذاکرات بین دولت‌ها و بازدارندگی راهبردی و مسایل هسته‌ای

محدود می‌گردید و مسایلی از قبیل ثبات داخلی، مشروعیت نهادهای بین‌المللی و رفاه اجتماعی و اجرای قانون در درجه دوم اهمیت قرار داشت، پس از جنگ سرد مسایل اقتصادی و اجتماعی اولویت نخست را به خود اختصاص داد. بنابراین اتحادیه برای بقای خود به اولویت‌های اقتصادی و نظامی اهمیت ویژه‌ای داد. امنیت اقتصادی اتحادیه در گرو ایجاد بازارهای نوین و تامین مطمئن منابع انرژی بود. مهم‌ترین منابع تامین انرژی اتحادیه نیز در خاورمیانه قرار داشتند. توسعه پایدار مستلزم ۱. وجود سرمایه؛ ۲. تامین منابع مطمئن انرژی؛ و ۳. ایجاد بازارهای مصرفی مطمئن بود. اصل نخستین سیاست خارجی حفظ امنیت است، اما تمرکز صرف بر امنیت نظامی کافی نیست، بلکه امنیت و بقا به امنیت زیست محیطی، امنیت اقتصادی و امنیت بهداشتی نیز وابسته است. امنیت جهانی به مسایلی از قبیل گسترش سلاح‌های کشتار جمعی، مبارزه با تروریسم و غیره اشاره می‌کند و امنیت ملی بدون مبارزه با چالش‌های امنیتی جهانی متصور نیست.

امنیت اجتماعی به مسایلی از قبیل ارزش‌ها، نژاد و مذهب و هویت ملی اشاره دارد و ناامنی اجتماعی از سوی فشارهای مستقیم و یا غیرمستقیم خارجی نشات می‌گیرد و یا بخشی از تأثیرات جهانی‌سازی است. امنیت بشری یا فردی اشاره به آزادی بشر از ترس و به عبارتی ترس از خشونت، جنایت، گرسنگی و فقر اشاره دارد و بدون امنیت بشری دسترسی به امنیت جمعی ممکن نیست؛ زیرا عدم وجود امنیت بشری انگیزه‌های تروریستی و یا هجوم مهاجرین را افزایش داده و به‌طور کلی امنیت کشورهای دیگر را مورد مخاطره قرار می‌دهد.^{۱۰}

اتحادیه اروپا با اتخاذ چنین رهیافتی تهدیداتی را برای خود متصور بود. این تهدیدات به‌ویژه پس از حادثه یازده سپتامبر عبارت بودند از:

- تکثیر سلاح‌های کشتار دسته‌جمعی (WMD): اتحادیه اروپا خود را ملزم به جلوگیری از گسترش سلاح‌های کشتار جمعی در خاورمیانه می‌دانست؛
- تروریسم جهانی و مبارزه با القاعده در نقاط مختلف دنیا؛
- نزاع‌های منطقه‌ای و داخلی، از جمله نزاع فلسطین و لبنان با رژیم اسرائیل، نزاع‌های داخلی در لیبی، یمن، بحرین، مصر و عراق؛
- نقض حقوق بشر توسط دولت‌های خودکامه در خاورمیانه؛

- ظهور قدرت‌های جدید در نظام بین‌الملل مانند چین که به دنبال منابع انرژی و بازارهای جدید بودند.

سنتا خاورمیانه حیاط خلوت اروپا محسوب می‌شده است و هر آنچه که در حیاط خلوت اتفاق بیفتد، بر داخل این کشورها نیز تاثیرگذار خواهد بود. بنا بر عقیده صاحب‌نظران، رشد وابستگی اروپا و خاورمیانه به دلایل تاریخی و جغرافیایی است. کشورهای انگلیس، فرانسه، ایتالیا و اسپانیا قبلاً در این منطقه دارای مستعمراتی بوده‌اند. بنابراین تحولات این منطقه تاثیر مستقیم بر امنیت اجتماعی و اقتصادی و نظامی اتحادیه اروپا خواهد داشت. از جمله هجوم مهاجران به این کشورها تاثیر بروز ناآرامی‌ها در منطقه و گسترش تروریسم، تاثیر مستقیمی بر دول اتحادیه می‌گذارد. اتحادیه سعی نمود با اتخاذ راهکارهایی از خطرات این همسایگی در امان مانده و از آن دوری نماید و همچنین از منافع آن نیز بی‌بهره نماند. از سوی دیگر، برخی کشورهای اتحادیه اروپا مانند انگلیس و فرانسه سعی داشتند فرهنگ و نفوذ دیرینه استعماری خود را در مستعمرات سابق خود احیا کنند. همچنین اتحادیه اروپا تصور می‌کرد که با کمک به حفظ ثبات در خاورمیانه و گفتگوهای اقتصادی و انتقادی حقوق بشری، خواهد توانست از سرایت بی‌ثباتی در اروپا جلوگیری کند. از جمله این اقدامات، گسترش اتحادیه در سطح اروپا و افزایش تعداد اعضای اتحادیه بود؛ زیرا سوابق نشان می‌داد که گسترش اتحادیه می‌تواند ثبات و امنیت را برای منطقه به ارمغان بیاورد، به همین دلیل عضویت کشورهای صربستان و منطقه بالکان مد نظر اتحادیه قرار گرفت.

روند بارسلون (یا مشارکت اروپا و مدیترانه): کشورهای اتحادیه اروپا همراه با کشورهای اردن، لبنان، سوریه، فلسطین، مراکش، الجزایر، تونس و مصر با قبرس، مالت، ترکیه و رژیم اسرائیل در این اجلاس شرکت نموده و اعلامیه بارسلون را امضا نمودند. کشورهای شرکت‌کننده در سه موضوع ۱. سیاسی-امنیتی؛ ۲. اقتصادی و مالی؛ و ۳. فرهنگی-اجتماعی شراکت نمودند. هدف آنها از این شراکت به شرح زیر بود:

۱. تقویت وحدت اروپا به عنوان یک قدرت اقتصادی در قبال امریکا؛ زیرا فرانسه یکی از طراحان این روند بود؛

۲. اهتمام به حل مشکلات خاورمیانه به‌ویژه روند صلح خاورمیانه و ایجاد ثبات در این کشورها؛
۳. افزایش کمک‌های توسعه‌ای به کشورهای خاورمیانه؛
۴. تأسیس کمیته و نشست‌های مشترک با کشورهای خلیج فارس؛
۵. ایجاد سیاست همسایگی اروپا و ایجاد سازمان مشارکت اروپا - مدیترانه؛
۶. ایجاد نهادهای همکاری با کشورهای شرق خاورمیانه؛
۷. اتحادیه یورو - مدیترانه؛
۸. همکاری با شورای همکاری خلیج فارس؛ و
۹. همکاری با عراق، ایران و یمن (GCC).

روابط تجاری اروپا و مدیترانه

رشد روابط تجاری اروپا و مدیترانه با اعلامیه بارسلون در سال ۱۹۹۵ تقویت و گسترش یافت. اهداف مشارکت اروپا و مدیترانه تأسیس یک منطقه باثبات و ثروتمند بود. در سال ۲۰۰۴ اتحادیه اروپا با شروع سیاست همسایگی اروپا این روند را تشدید کرد و در سال ۲۰۰۸ روند بارسلون با ایجاد اتحادیه مدیترانه احیا گردید. اهداف اصلی مشارکت اروپا و مدیترانه ایجاد مناطق تجاری و تجارت آزاد بین کشورهای اتحادیه اروپا و مدیترانه و همچنین بین کشورهای مدیترانه بود.^{۱۱}

صادرات اتحادیه اروپا به کشورهای مدیترانه در سال ۲۰۰۹ بالغ بر ۱۱۹ میلیارد یورو و واردات اتحادیه اروپا از کشورهای جنوب مدیترانه در سال ۲۰۰۹ بالغ بر ۱۰۵ میلیارد یورو گردید. فارغ از کشور سوریه، دیگر کشورهای مدیترانه نیز در برنامه مشارکت اروپا و مدیترانه حضور دارند. کشورهای مدیترانه توافقاتی را نیز با اتحادیه اروپا به امضا رساندند.^{۱۲} توافقات اتحادیه و کشورهای مدیترانه در چارچوب برنامه مشارکت اروپا - مدیترانه عبارتند از:

الجزایر آوریل ۲۰۰۲؛ مصر ژانویه ۲۰۰۱؛ اسرائیل نوامبر ۱۹۹۵؛ اردن نوامبر ۱۹۹۷؛ لبنان ژانویه ۲۰۰۲؛ مراکش فوریه ۱۹۹۶؛ تونس جولای ۱۹۹۵؛ و ترکیه اتحادیه گمرکی ۱۹۹۶.^{۱۳}

گفتگو با سوریه در این خصوص از سال ۲۰۰۸ آغاز شده است. ایجاد ساختارهای اصلی و مدرنیزه کردن سیستم بهداشتی و گسترش منابع انسانی، از جمله اقدامات اتحادیه اروپا در سوریه

بوده است. تمامی این توافقات که تجارت کالا را پوشش می‌داد، با مذاکرات بیشتر در خصوص تجارت کشاورزی و تجارت خدمات و سرمایه‌گذاری همراه شد و همچنین ایجاد سازوکار حل‌وفصل مسالمت‌آمیز اختلافات موضوعات تجاری نیز تشکیل شد.

همکاری‌های منطقه‌ای مبادلات تجاری

اتحادیه اروپا همچنین از تقویت روابط تجاری کشورهای منطقه حمایت می‌کند. توافق‌نامه اتحادیه بین کشورهای تونس، مراکش، اردن و مصر در سال ۲۰۰۷، توافق‌نامه تجارت آزاد بین اردن و اسرائیل، توافق‌نامه‌های دوجانبه مصر و اسرائیل، مراکش، فلسطین، سوریه و تونس که با ترکیه منعقد نموده‌اند از جمله دستاوردهای این حمایت‌ها بوده است. بانک سرمایه‌گذاری اروپا، همچنین توسعه اقتصادی و هم‌گرایی کشورهای جنوب مدیترانه را مورد حمایت خود قرار داده است. بر اساس دیدگاه تئوری بین‌الدولی، منافع اقتصادی در اولویت اتحادیه اروپا در جهت هم‌گرایی بود. گسترش اتحادیه و دید اتحادیه مبنی بر ثبات و آرامش در منطقه اروپا و همسایگان بلافصل اروپا به‌منظور امنیت اقتصادی در منطقه اروپا بود. به عبارتی اتخاذ سیاست قدرت نرم در جهت گسترش دموکراسی و ارزش‌های اروپایی در کشورهای خاورمیانه نیز در همین راستا صورت می‌پذیرفت. کشورهای اروپایی در منطقه خاورمیانه در اتخاذ سیاست‌های قدرت نرم اشتراک نظر دارند، اما در برخی موارد نیز منافع ملی کشورهای اتحادیه بر سیاست‌های کلی اتحادیه غلبه نموده است. این موارد بیشتر به سیاست‌های امنیتی و نظامی متعارف باز می‌گردد.

مبادلات تجاری اروپا و خاورمیانه در سال ۲۰۱۰

صادرات کشورهای خاورمیانه، با احتساب ترکیه، به اتحادیه اروپا ۱۲.۸ درصد کل حجم واردات اتحادیه را تشکیل می‌دهد و صادرات ۲۷ کشور اتحادیه به کشورهای خاورمیانه بالغ بر ۱۲.۵ درصد محاسبه گردیده و حجم تجارت کلی کشورهای خاورمیانه با اتحادیه اروپا ۱۳.۳ درصد بوده است. جالب توجه اینکه اولین شریک تجاری اتحادیه پس از آمریکا، کشور چین است که با فاصله کمی رده دوم را به خود اختصاص داده است.^{۱۴}

صادرات اتحادیه اروپا به ۶ کشور شورای همکاری خلیج فارس در سال ۲۰۰۹ در حدود ۵۷.۸ میلیارد یورو بوده و میزان متوسط واردات اتحادیه از این کشورها در حدود ۲۱.۸ میلیارد یورو برآورد می‌شود که ۷۳ درصد این واردات را نفت و مشتقات آن تشکیل داده است. واردات برخی از کشورهای منطقه خلیج فارس از اتحادیه اروپا در سال ۲۰۱۰ قابل توجه است. به‌طور مثال، واردات عربستان سعودی از ۲۷ کشور اتحادیه در سال ۲۰۱۰ در حدود ۳۰ درصد کل واردات این کشور بوده و اتحادیه اروپا در رده نخست صدور کالا به این کشور قرار دارد. در حالی که سهم عمده صادرات کالا (عمدتاً نفت و گاز) از عربستان به دیگر کشورها را ژاپن و چین به‌ترتیب با ۱۵.۴ و ۱۴.۲ درصد دارا می‌باشند. اتحادیه در رده ششم با ۸.۳ درصد قرار دارد. هرچند که به‌طور کلی اتحادیه اروپا، شریک عمده تجاری عربستان با رتبه نخست با ۱۵.۳ درصد کل تبادلات تجاری این کشور می‌باشد. آمریکا و چین به ترتیب در جایگاه دوم و سوم قرار دارند.^{۱۵}

تجارت سلاح‌های متعارف

در فاصله سال‌های ۲۰۰۵ لغایت ۲۰۱۰، کشورهای خاورمیانه ۲۸ درصد سلاح متعارف مورد نیاز خود را از آمریکا و سپس از اتحادیه اروپا، در ردیف دوم با میزان ۱۹ درصد، وارد نموده‌اند. پس از آمریکا و روسیه، بیشترین صادرکننده سلاح در سطح جهان سه کشور مهم اتحادیه یعنی آلمان، فرانسه و انگلیس بوده‌اند. به‌طور کلی، کشورهای خاورمیانه واردکننده ۱۷ درصد سلاح‌های متعارف جهان هستند. میزان صادرات آلمان در فاصله سال‌های ۲۰۰۱ لغایت ۲۰۰۵ از ۷ درصد به ۱۱ درصد رسیده و این کشور اکنون ۱۱ درصد تجارت جهانی سلاح‌های متعارف را در اختیار دارد. به‌نظر می‌رسد سهم این کشور همچنان رو به افزایش است. در تیرماه ۱۳۹۰، آلمان اعلام کرد که برای نخستین بار تانک‌های رافائل خود را به عربستان سعودی ارسال خواهد نمود. فرانسه نیز در فاصله زمانی مشابه، صادرات خود را به ۱۰ درصد افزایش داده است. به‌رغم لابی‌های فشار، فرانسه نتوانست نسبت به صادرات جنگنده‌های رافائل خود به امارات متحده عربی به موفقیتی دست یابد. صادرات انگلستان نیز در مدت مشابه به ۱۱ درصد می‌رسد؛ ازجمله صادرات انگلیس ارسال ۱۶ فروند از ۷۲ فروند جنگنده‌های اروپایی تایفون به عربستان سعودی را می‌توان نام برد.

بنا به گزارش‌ها، دولت انگلیس قصد دارد میزان صادرات خود را افزایش دهد. خاورمیانه ۱۷ درصد واردات سلاح‌های متعارف جهان را از سال ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۰ در اختیار داشته است. ۲۳ درصد این مقدار سلاح به امارات متحده عربی، ۱۴ درصد به رژیم صهیونیستی، و ۱۳ درصد به مصر اختصاص دارد. مهم‌ترین صادرکننده‌های سلاح به امارات متحده عربی، آمریکا، فرانسه، ایتالیا و روسیه بوده‌اند. عربستان سعودی نیز در ردیف بیست و دوم کشورهای واردکننده سلاح‌های متعارف قرار دارد. خرید ۷۲ جنگنده تایفون از انگلیس و ۶ هواپیمای سوخت‌رسانی ۳۳۰ از فرانسه، از جمله واردات سلاح‌های متعارف عربستان سعودی محسوب می‌شود.^{۱۶} صادرات سلاح‌های متعارف به خاورمیانه توسط اتحادیه، در حالی اتفاق می‌افتد که کشورهای عضو نسبت به صدور تجهیزات دامن‌نظره و تجهیزات سرکوب به کشورهای که دارای رژیم‌های توتالیتری هستند، مجاز نمی‌باشند.

امنیت انرژی

کشورهای اتحادیه اروپا ۵۰ درصد انرژی مورد نیاز خود را از کشورهای مختلف وارد می‌نمایند و پیش‌بینی می‌شود این میزان تا سال ۲۰۳۰ به حدود ۷۰ درصد برسد. بنابراین یکی از دلایل حضور اتحادیه اروپا در خاورمیانه، تامین انرژی و امنیت آن است. سابقه کشورهای استعمارگر انگلیس و فرانسه در غارت منابع انرژی به کمتر از یک قرن پیش باز می‌گردد و هنوز خاطره آن در اذهان برخی از مردم منطقه پابرجاست. ایران، عربستان، قطر، عراق، لیبی، الجزایر و برخی از کشورهای عرب حوزه خلیج فارس، دارای منابع نفتی و گازی قابل توجهی هستند. ۶۶ درصد ذخایر اثبات شده دنیا در خلیج فارس قرار دارد و بنا بر برخی گزارش‌ها، عربستان سعودی به تنهایی ۲۳ درصد این ذخایر را در اختیار دارد. از سوی دیگر، ایران و قطر علاوه بر منابع نفتی به ترتیب به عنوان دومین و سومین کشورهای دارای منابع گازی جهان در منطقه خاورمیانه شناخته می‌شوند و با توجه به اینکه طی سال‌های آتی نیاز کشورهای جهان از جمله اروپا به منابع انرژی خاورمیانه افزایش می‌یابد، امنیت انرژی برای اتحادیه اروپا از اهمیت فراوانی برخوردار است و تضمین‌کننده حیات اقتصادی این اتحادیه می‌باشد؛ زیرا زیرساخت‌ها و شالوده‌های اصلی این

کشورها نیازمند منابع انرژی مطلوب و مطمئن است. در این راستا، اتحادیه تلاش فراوانی انجام داده است تا نیازمندی کشورهای عضو به انرژی‌های فسیلی را کاهش دهد. تمهیدات اتحادیه به دلیل ترس از دو موضوع که مبتنی بر تجربیات این سازمان بود قرار داشت: ۱. ناامنی در کشورهای تولیدکننده نفت و گاز، آنچه که هم‌اکنون در برخی از کشورهای تولیدکننده نفت مانند لیبی اتفاق افتاده است؛ و ۲. استفاده از انرژی نفت و گاز به عنوان سلاحی علیه این کشورها، همان‌گونه که در سال ۱۹۷۳ رخ داد و روس‌ها نیز در سال‌های ۲۰۰۹-۲۰۰۶ در تنش‌هایی که با اوکراین داشتند، بار دیگر از آن به عنوان سلاحی علیه کشورهای دیگر استفاده نمودند. اتحادیه اروپا برای جلوگیری از ناامنی در کشورهای تولیدکننده نفت، راهکارهایی را در پیش گرفت که در بخش‌های بعدی مورد بررسی قرار خواهند گرفت، اما هم‌زمان با این اقدامات، اتحادیه اروپا برای کاهش وابستگی به منابع نفت و گاز تلاش‌هایی را انجام داد و سعی کرد تا رهیافت‌های متفاوتی را اتخاذ کند. به‌طور خلاصه این سیاست‌ها عبارت بودند از:

- استفاده از انرژی‌های جایگزین همانند انرژی‌های خورشیدی، باد، آب و انرژی هسته‌ای؛

- تنوع و تکثر منابع تهیه انرژی؛

- افزایش بهره‌وری و کارایی انرژی؛

- سرمایه‌گذاری در اکتشاف منابع جدید؛ و

- تغییر محور تامین انرژی اروپا با سرمایه‌گذاری بر پروژه‌های جدید مانند ناباکو.^{۱۷}

طبق آمار در سال ۱۹۷۸ اتحادیه اروپا انرژی مورد نیاز خود را به ترتیب از کشورهای عربستان سعودی با ۲۲.۱ درصد، ایران ۱۲.۳ درصد، عراق ۱۰.۱ درصد، انگلیس ۷ درصد، لیبی ۶.۱ درصد، کویت ۵.۱ درصد و شوروی ۴.۶ درصد وارد می‌نمود. به این ترتیب، می‌بینیم که در این سال‌ها خاورمیانه نقش مهمی را در تامین انرژی اتحادیه ایفا کرده است، اما در سال ۲۰۰۴ منابع تامین انرژی اتحادیه به شدت تغییر نمود. در سال ۲۰۰۴، حدود ۳۰ درصد منابع مورد نیاز اتحادیه از کشورهای سابق اتحاد جماهیر شوروی، نروژ با ۱۶.۲ درصد، عربستان با ۱۰.۳ درصد، عراق ۹.۹ درصد، لیبی ۷.۷ درصد، و ایران ۵.۶ درصد، تامین می‌شد.^{۱۸} شاید بتوان وقوع ناامنی و جنگ در منطقه خلیج فارس و پایان جنگ سرد را دلیل چنین تغییری دانست.

از سوی دیگر، مهم‌ترین شرکای تجاری انرژی کشورهای خاورمیانه به‌سوی شرق و عمدتاً چین تغییر یافته است. عربستان، ایران و قطر با اتخاذ سیاست نگاهی به شرق به شریک عمده صادرات انرژی چین تبدیل گردیده‌اند. بدین ترتیب، بازار انرژی به‌ویژه در زمینه عرضه و تقاضا، به شرق آسیا منتقل شده است. چین در سال ۲۰۰۴، روزانه ۶۶ میلیون بشکه نفت وارد می‌نمود که این میزان تا سال ۲۰۳۰ در حدود ۳ درصد رشد خواهد داشت. با توجه به بحران هسته‌ای ژاپن، از یک‌سو نیاز ژاپنی‌ها به انرژی فسیلی بیشتر گردیده و از سوی دیگر ایجاد نیروگاه‌های هسته‌ای نیز برای کشورها و مردم اروپا به‌عنوان یک تابو درآمده و شناخته شده است. به‌طور مثال، کشور آلمان هم اکنون به دنبال کاهش نیروگاه‌های هسته‌ای خود می‌باشد. همچنین مردم ایتالیا در یک همه‌پرسی که در نیمه نخست سال ۲۰۱۱ برگزار گردید، به استفاده از نیروگاه‌های هسته‌ای رای منفی دادند. اروپا به‌ویژه پس از بحران روسیه و اوکراین نسبت به اتخاذ یک رهیافت مشترک انرژی، دچار مشکلات فراوانی گردیده است. در حالی که کشورهای قدیم اروپا به نفت روسیه وابسته شده‌اند، کشورهای جدید اتحادیه به‌ویژه شرق اروپا که تحت سلطه شوروی سابق قرار داشتند، خواهان دوری از روسیه و همراهی با آمریکا هستند. با توجه به مواردی که برشمرده شد، از یک‌سو اروپا به دنبال ایجاد تنوع در تهیه منابع انرژی خود برای رهایی از وابستگی به کشور روسیه است و از سوی دیگر، اتحادیه در تلاش است تا بازار انرژی خاورمیانه را به‌منظور ایجاد فشار و رقابت با کشورهای نوظهوری مانند چین، هند و برزیل در اختیار خود داشته باشد. همچنین، اتحادیه در صدد تثبیت نرخ انرژی است تا بتواند به رشد و توسعه اقتصادی خود ادامه دهد.

در راستای تنوع منابع انرژی، راهکارهای اروپا استفاده از انرژی‌های طبیعی (آب، باد و انرژی خورشیدی) است و همچنین سرمایه‌گذاری جهت کشف منابع جدید انرژی‌های فسیلی و افزایش کارایی انرژی است. برای رهایی از وابستگی به منابع انرژی روسیه، اتحادیه اروپا به پروژه ناباکو نیز چشم دوخته است. اتحادیه اروپا طرح صدور گاز ناباکو را عاملی برای متوازن کردن نفوذ گازپروم در منطقه دریای خزر تلقی می‌نماید. در مرداد ماه ۱۳۹۰ نیز بحث خط لوله ترکمنستان از طریق استفاده از بستر دریای خزر مطرح گردید که روسیه با چنین طرحی به بهانه آلودگی دریای خزر

مخالفت نمود. اتحادیه اروپا ناچار به تامین امنیت انرژی است و در صورت عدم راه حل جایگزین منابع نفت و گاز خاورمیانه اهمیت فراوانی خواهد یافت. به ویژه آنکه گفته می شود ظرفیت پروژه ناباکو بدون حضور ایران تکمیل نخواهد شد. به نظر می رسد امنیت انرژی در راستای تئوری موراوچیک، اولین اولویت اقتصادی اروپا محسوب می شود. با در نظر داشتن این تئوری، اتحادیه اروپا به خاورمیانه به عنوان یک بازار مطمئن جهت صدور کالاهای خود و همچنین به عنوان یک منبع انرژی مورد اطمینان می نگرد.

تقویت روند صلح خاورمیانه

سیاست خارجی ساختاری اروپا بر مبنای تغییر ذهنیت کشورها، ارزش ها و هنجارها رقم می خورد. تلاش اتحادیه اروپا برای گسترش صلح و ثبات در خاورمیانه در چارچوب ابزار قدرت نرم مطرح می گردد. این تلاش همچنین گسترش آزادی های مدنی و حقوق بشر را دربر می گیرد. از نظر اتحادیه اروپا، ناامنی در خاورمیانه ریشه در حل مساله فلسطین دارد. اتحادیه اروپا معتقد است که حل و فصل موضوع فلسطین کلید حل مشکل اسلام گرایی افراطی، تروریسم و ایجاد صلح و ثبات در خاورمیانه است. در حالی که آمریکایی ها مشکل اصلی خاورمیانه را گسترش سلاح های کشتار جمعی و تروریسم می دانند و بر این باورند که اولویت سیاست خارجی باید مبتنی بر مبارزه با تروریسم و سلاح های کشتار جمعی باشد. به نظر آمریکایی ها، صلح و آرامش تا هنگامی که این دو تهدید از میان برداشته نشوند، به تحقق نخواهد پیوست. اما اتحادیه اروپا با چنین نگرشی تلاش های فراوانی را برای پیگیری نقشه راه و ایجاد دو کشور یهودی و فلسطینی انجام می دهد. اتحادیه همچنین سیاست متوازی را در این قبال پیشه نموده و در مقابل حمایت آمریکا از رژیم صهیونیستی، سعی کرده است از طرف مقابل نیز حمایت کند. در بهار ۲۰۰۲، اتحادیه بر ایجاد دو دولت در منطقه اشغالی صحه گذارد و از آن زمان به بعد تلاش های اتحادیه با حضور در کمیته چهار جانبه (متشکل از روسیه، آمریکا، اتحادیه اروپا و سازمان ملل) و پیگیری نقشه راه ادامه یافت. تلاش های این تشکل به منظور حل و فصل مسالمت آمیز فلسطین است. اتحادیه عمیقاً به ایجاد دو دولت در سرزمین های اشغالی معتقد است و بزرگ ترین کمک کننده به مناطق خود مختار

فلسطینی است؛ زیرا از گسترش اندیشه‌های افراطی در منطقه واهمه دارد. اتحادیه اروپا همچنین پس از بحران زندان ابوغریب، با نظر آمریکا در خصوص ماهیت تروریستی سازمان‌هایی چون حزب‌الله و حماس مخالفت نمود و بر این عقیده بود که میان شاخه سیاسی و شاخه عملیاتی این سازمان‌ها باید تفاوتی قائل شد. اقدامی که اتحادیه اروپا در این خصوص انجام می‌دهد، پیگیری از طریق مذاکره و گفتگو است و به عبارتی از قدرت نرم خود در جهت اقناع طرفین استفاده می‌کند.

مبارزه با تروریسم و افراط‌گرایی اسلامی

از دیدگاه اتحادیه، شکست دولت‌ها، فقر، نزاع‌های منطقه‌ای و تروریسم، ثبات منطقه‌ای خاورمیانه را مورد تهدید قرار داده است. کشورهایمانند عراق، لبنان، افغانستان و فلسطین به شدت در زمینه برخورد با این معضلات ضعیف هستند. به نظر می‌رسد قدرت در مصر، لیبی و سوریه در اختیار اسلام‌گرایان خواهد افتاد که بالقوه توانایی بی‌ثبات کردن رژیم‌های توتالیتر منطقه را دارند. از سوی دیگر، سیاست جهانی سازی مشکلات بی‌شماری را برای جوامع به ارمغان آورده است. مردم کشورهای خاورمیانه تلاش فراگیری را برای توسعه و ایجاد احترام فراهم نموده‌اند و تحت چنین شرایطی افراط‌گرایی مذهبی رشد نموده است که به نظر می‌رسد تنها جایگزین دولت‌های ساحلی مدیترانه می‌باشد. همچنین از نظر اتحادیه اروپا، مسابقه تسلیحاتی در خاورمیانه منجر به تشدید وخامت اوضاع در این منطقه خواهد شد. بی‌اعتمادی بازیگران عمده منطقه به یکدیگر و مشکلات بالقوه منطقه همچون جنگ داخلی در قسمت‌هایی از عراق و یا یمن، می‌تواند این مسابقه را تشدید نماید. اتحادیه برای مقابله با چنین تهدیداتی ابتدا روند بارسلون و سپس سیاست موسوم به همسایگی اروپا را پی‌ریزی کرد. ابتکار اتحادیه مدیترانه نیز در چنین راهبردی مورد ارزیابی قرار می‌گیرد.

سیاست همسایگی اروپا در سال ۲۰۰۴

اتحادیه اروپا در جهت استفاده از قدرت نرم و به عبارتی پیگیری امنیت نرم و ترغیب کشورهای خاورمیانه به گسترش روند اصلاحات سیاسی و اقتصادی، سیاست همسایگی اروپا را در سال ۲۰۰۴

در پیش گرفت علایق کشورهای مهم اتحادیه به خاورمیانه دور از انتظار نبود. انگلیس، آلمان و فرانسه نقش مهمی را در این امر ایفا نمودند. در سال ۱۹۹۰، اتحادیه ۶۶ میلیارد برای کمک به همسایگان در نظر گرفت و از ۱۹۹۵ تا سال ۲۰۱۳ نیز ۱۳ میلیارد و ۳۰۰ میلیون به این امر اختصاص داد. این نوع کمک‌ها به دو دسته از کشورها بود: ۱. کشورهای عرب و رژیم صهیونیستی؛ و ۲. کشورهای تازه جدا شده از سلطه کمونیست در شرق اروپا و کشورهای آسیای میانه.

این سیاست بر مبنای مسایلی قرار داشت که عبارتند از:

۱. برنامه‌ریزی برای ترغیب اصلاحات سیاسی و اقتصادی در کشورهای مشارکت‌کننده؛

۲. ترویج ارزش‌های اروپایی در منطقه خاورمیانه؛

۳. تاکید بر ترویج مسایل حقوق بشری؛

۴. ایجاد مناطق آزاد تجاری؛ و

۵. کمک به روند صلح خاورمیانه.

تلاش‌های اتحادیه در این خصوص تا حدودی ناموفق بوده است. در سال ۲۰۰۹ حدود ۳۵ درصد بودجه این برنامه به دول مشارکت‌کننده اعطا شد، اما این کمک‌ها به دولت‌هایی اعطا شد که عملکرد مناسبی در زمینه‌های مورد نظر اروپا نداشتند. مصر و تونس در حدود ۱۶۹ میلیون یورو کمک از اتحادیه در چارچوب این برنامه دریافت داشتند. هدف اتحادیه از این برنامه ایجاد هنجارهای دموکراتیک بود، در حالی که با نخبگان حاکمی معامله می‌کرد که مردم از آنان به شدت ناخرسند و ناخشنود بودند. از سوی دیگر، اتحادیه هزینه‌های دیگری را نیز در راستای قدرت نرم انجام می‌داد؛ به‌طور مثال، برگزاری هفته‌های فرهنگی فستیوال در الجزایر (۲۰۰ هزار یورو) و در مراکش (۸۰ هزار یورو) را می‌توان در این خصوص نام برد.^{۱۹}

به‌نظر اتحادیه، افزایش مبادلات سیاسی و اقتصادی آزادی و هم‌گرایی ایجاد می‌کرد.^(۱)

اتحادیه با چنین دیدگاهی برای کشور تونس در سال ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۰ در حدود ۷۵ میلیون یورو،

۱. خانم اشتون در بیانیه ۲۰ ژوئن ۲۰۱۱ به شماره A241/11 اعلام می‌دارد که «ما برای کمک به سودان از ابزارهای مختلفی استفاده

می‌کنیم و از سیاست همسایگی جدید اتحادیه حمایت می‌کنیم. ما به گسترش دموکراسی معتقدیم. این مساله تضمین‌کننده سه m

است: پول و ثروت، دسترسی به بازار و تحرک؛ Money, Market Access, Mobility»

برای مصر ۱۴۰ میلیون یورو و برای مراکش ۱۷۰ میلیون یورو اختصاص داد، اما این کمک‌ها نتوانست دولت‌های این کشورها را به کاهش فساد، شفافیت امور و گسترش دموکراسی ملتزم نماید. به نظر می‌رسد، قدرت نرم اتحادیه در این زمینه که بیشتر در جهت ثبات این کشورها پی‌ریزی گردیده بود، با توجه به عوامل زیر به شکست انجامید:

۱. تمرکز فراوان بر نخبگان حکومتی؛
۲. عدم درک ارزش‌های حاکم بر نظام‌های خاورمیانه؛
۳. نبود سیستم نظارتی کنترلی بر هزینه‌های صرف شده در این کشورها و مقفود شدن برخی از کمک‌های مالی؛
۳. شکست تلاش‌های اتحادیه در لبنان، فلسطین و رژیم صهیونیستی به دلیل عدم پیشرفت در روند صلح اعراب و اسرائیل؛ و
۴. توجه بیشتر برخی از اعضای اتحادیه به کشورهای جدا شده از اتحاد جماهیر شوروی.^(۱)

نقش اتحادیه در بحران‌های منطقه خاورمیانه

اتحادیه در حل بحران‌های منطقه‌ای خاورمیانه به‌ویژه عراق، یمن، الجزایر، لبنان، لیبی، تونس و مصر نتوانست به یک تصمیم مشترک دست یابد. تصمیماتی که مبنی بر محکومیت کشتار مخالفین در برخی از کشورها اتخاذ شد. جزیی از سیاست‌های اعلامی اتحادیه و در چارچوب سیاست خارجی ساختاری تلقی می‌گردد. اما سیاست خارجی متعارف اتحادیه یعنی استفاده از نیروی نظامی در چنین جایگاهی و براساس تئوری نواقع‌گرایان که اتحادیه بر مبنای قدرت سه کشور فرانسه، آلمان و انگلیس شناخته می‌شود، کاربرد دارد. به‌رغم این مساله، باید اظهار داشت که اتحادیه پس از بحران کوزوو با تشکیل نیروهای حافظ صلح در بسیاری از مناطق بحرانی حضور یافته است؛ زیرا به این نتیجه رسیده بود که تنها با استفاده از قدرت اقتصادی و نرم توانایی

۱. کشورهای شرق شامل: مولداوی، اوکراین، گرجستان، ارمنستان و آذربایجان در برابر کشورهای جنوب شامل: مصر، لیبی، فلسطین، اردن، سوریه، لبنان، مراکش و الجزایر.

کنترل بحران‌های جاری را نخواهد داشت، هرچند تلاش‌های اتحادیه بیشتر جنبه پشتیبانی داشته و کمتر مأموریت‌های نظامی عملیاتی داشته است. با این حال به نظر می‌رسد برخی از کشورهای اتحادیه در بحران‌های منطقه‌ای از قدرت نرم و برخی دیگر از قدرت سخت خود استفاده می‌برند. در بحران عراق همواره برخی از کشورهای اتحادیه از یکه‌تازی آمریکا در منطقه خاورمیانه انتقاد می‌کردند. در حالی که آمریکا معتقد به گسترش دموکراسی اجباری در منطقه بود و آلمان و ژاپن را در این خصوص مثال می‌زد، اروپایی‌ها نظر آمریکا را رد می‌نمودند. به نظر می‌رسید اروپا از این مطلب هراس داشت که منافع اقتصادی خود را در منطقه از دست داده و از سوی دیگر اقدامات واشنگتن، مشروعیت سازمان ملل را از بین ببرد. از طرفی، درحالی که اروپا روند تعامل با دول خاورمیانه را در پیش گرفته بود و به عنوان نمونه با کشور سوریه در حال دادوستد بود، آمریکا مجازات‌های اقتصادی را علیه این کشور وضع می‌نمود. اتحادیه در بحران‌های خاورمیانه نقش‌های متفاوتی را ایفا نموده است. اتحادیه اروپا در نخستین جنگ آمریکا با عراق، سیاست‌های این کشور را به دلیل اشغال کویت و تایید سازمان ملل مورد تایید قرار داد، اما در جنگ دوم آمریکا با عراق، اتحادیه دچار تشقت شد و فرانسه و آلمان از سیاست‌های یک‌جانبه آمریکا در خصوص عراق دوری جستند، اما انگلستان، ایتالیا و اسپانیا به همراه برخی کشورهای شرق اروپا از سیاست‌های آمریکا حمایت نموده و در کنار این کشور قرار گرفتند. فرانسه و آلمان با دیدگاه واقع‌گرایان کلاسیک در آمریکا موافق بودند. آنها معتقد بودند که هیچ نشانه‌ای از همکاری عراق با القاعده وجود ندارد و مدرکی نیز مبنی بر ساخت سلاح‌های کشتار جمعی به دست نیامده و از سوی دیگر، عراق با توجه به چندین سال تحریم‌های اعمال شده توسط سازمان ملل متحد به قدر کافی ضعیف شده است. البته این کشورها از آن نیز بیم داشتند که حمله به عراق شعله حرکت‌های اسلامی افراط‌گرایانه را تشدید نموده و در نتیجه، امنیت اروپا را دچار مخاطره نماید. آنها همچنین نگران تضعیف سازمان ملل بودند. اتحادیه نشان داده است که در موارد بحرانی بر اساس انگیزه‌های ملی کشورهای عضو عمل می‌نماید و تصمیم‌گیری مشترک در خصوص بحران‌های خاورمیانه محتمل به نظر نمی‌رسد؛ زیرا تصمیم‌گیری در خصوص این بحران‌ها نیاز به هماهنگی بین کلیه کشورهای عضو دارد و اجماع کشورهای عضو در خصوص

مسایلی که برای برخی کشورها اهمیت چندانی ندارد بسیار مشکل بوده و گاه حتی غیرممکن است. شاید دلیل کندی موضع‌گیری اتحادیه در خصوص بحران‌های تونس و مصر و گاه لیبی را بتوان در این راستا دانست. اروپا پس از یک ماه خشونت در تونس، تنها پس از تصمیم فرانسه مبنی بر عدم حمایت از بن علی اقدامات رییس جمهور تونس را محکوم کرد.

در خصوص مصر واکنش اتحادیه کمی سریع‌تر بود و کشورهای آلمان، فرانسه، انگلیس و ایتالیا بیانیه مشترکی را در این خصوص صادر نمودند. اما اتحادیه و به عبارتی فرانسه و انگلیس در مورد بحران لیبی کمی متفاوت‌تر اقدام کردند. در خصوص لیبی، فرانسه جت‌های خود را پس از تصویب قطعنامه ۱۹۷۳ به کار گرفت و انگلیس نیز با فاصله کوتاهی همراه فرانسه شد. ایتالیا نیز پس از مدتی به‌رغم مخالفت‌های داخلی، در چارچوب تعهدات خود به ناتو وارد جنگ با لیبی گردید. این نخستین باری است که اتحادیه (انگلیس و فرانسه) چنین ماموریت نظامی را برعهده می‌گیرد و موفقیت و عدم موفقیت این دو کشور در موضوع لیبی می‌تواند آینده اروپا را رقم بزند.

در واقع، اتحادیه اروپا با اقدام نظامی در لیبی روند جدیدی را در تاریخ این نهاد پی‌ریزی نمود که بیانگر نقش جدید اتحادیه در خاورمیانه است. به نظر می‌رسد دخالت اتحادیه در لیبی بیشتر از دخالت آمریکا در این کشور افکار عمومی مردم و مقامات کشورهای عربی را خرسند می‌ساخت. همچنین آمریکا نیز که در حال ترمیم چهره‌خشن و تهاجمی خود بود، تمایل چندانی به دخالت در این زمینه نشان نداد. در این میان حساسیت روسیه و چین و همچنین ماهیت نامشخص رژیم پس از قذافی نیز در اتخاذ چنین تصمیمی موثر بود. اگر بر اساس نظر واقع‌گرایان کشورهای اتحادیه را سه قدرت آلمان، انگلیس و فرانسه فرض نماییم، به نظر می‌رسد اتحادیه در هنگام استفاده از قدرت سخت از سکوی ناتو استفاده کرده و در استفاده از قدرت نرم خود اتحادیه را مبنا قرار می‌دهد. تصمیمات اتحادیه هنوز هم به نظر می‌رسد در چارچوب تصمیم‌های قدرت‌های بزرگ دول عضو است. برخی حمله به لیبی توسط کشورهای عضو اتحادیه را در چارچوب پیمان ناتو تلقی نموده و برخی دیگر، آن را حرکتی جهت اثبات هویت اتحادیه می‌دانند. هرچند در چنین اقدامی آلمان با رای ممتنع خود به قطعنامه، همچنان رهیافت استفاده از قدرت نرم خود را ادامه داد. در بحران لیبی سه کشور اتحادیه از قدرت نرم و سخت هم‌زمان استفاده نموده و آن را به کار گرفتند.

در مبحث پایانی این تحقیق قدرت‌های درجه یک اتحادیه را نیز بر اساس تئوری واقع‌گرایان مورد بررسی قرار می‌دهیم.

سیاست خارجی آلمان

سیاست خارجی آلمان نسبت به خاورمیانه را انفعالی و آرام خوانده‌اند. آلمان سعی دارد تا از طریق اتحادیه اروپا، به‌ویژه در زمینه صلح خاورمیانه سیاست خود را در این منطقه اعمال کند. این خصوصیت سیاست خارجی آلمان به‌ویژه پس از جنگ جهانی دوم است. سیاست خارجی آلمان پس از اتحاد دو آلمان در خاورمیانه نقش فعال‌تری یافته و همچنین به‌دنبال نقش برجسته‌ای در عرصه جهانی است. به‌رغم این مساله، سیاست خارجی آلمان تاکنون بر مبنای چندجانبه‌گرایی در خاورمیانه رقم می‌خورد. برلین از تلاش‌های گروه چهارجانبه (سازمان ملل، اتحادیه اروپا، روسیه و آمریکا) حمایت می‌کند. آلمان طی سال‌های اخیر سیاست رسمی در خاورمیانه نداشته، اما این کشور چندین بار اظهار نموده است که اتحادیه باید نقشی سیاسی را به‌جای نقشی حمایتی و اقتصادی در خاورمیانه ایفا نماید. سیاست خارجی آلمان در خاورمیانه نمود بارزی ندارد. راهبرد آلمان در این منطقه به‌شدت تحت تاثیر موضوع رژیم صهیونیستی قرار دارد. این کشور به‌شدت نسبت به انتقاد از اسرائیل هراس دارد. هراس آلمان ریشه در اندیشه‌های یهودی‌ستیزی این کشور در دوران جنگ دوم جهانی دارد^{۲۰} و انتقاد از رژیم صهیونیستی می‌تواند موجب افزایش فشارها از سوی هم‌پیمانان آلمان باشد؛ هرچند اخیراً آلمان سعی دارد توازنی را میان سیاست‌های خود نسبت به رژیم صهیونیستی و کشورهای عربی برقرار سازد. به‌نظر می‌رسد در سیاست خارجی آلمان سه نکته باید مورد تجدید قرار گیرد: روابط تجاری، تغییر ژئوپولیتیکی اروپا و روابط این کشور با رژیم اسرائیل.

آلمان همچنین از اعلامیه بارسلون و سیاست همسایگی اروپا حمایت می‌کند و بر این باور است که ثبات این منطقه بر ثبات اروپا تاثیر می‌گذارد. آلمان از سیاست‌های اتحادیه در جهت کمک به فلسطین حمایت نموده و از لحاظ مالی بزرگ‌ترین حامی فلسطین است. آلمان از یک‌سو بنا به درخواست رژیم صهیونیستی به ایجاد ساختارهای لوده‌های مدنی در فلسطین

کمک نموده و از سوی دیگر، شاهد نابودی این ساختارها توسط رژیم صهیونیستی است. اولویت‌های آلمان در خاورمیانه را می‌توان به شرح زیر برشمرد:

۱. زمینه‌های اقتصادی از جمله دستیابی به بازارهای مطمئن مصرفی و دستیابی به بازارهای مطمئن انرژی؛

۲. موضوع روند صلح خاورمیانه؛ و

۳. موضوعات حقوق بشری.

آلمان‌ها تا حدودی در زمینه تبادلات نظامی غیرفعال بوده‌اند اما اخیراً در عرصه اقتصاد نظامی، این کشور قرارداد فروش تانک‌های لئوپارد خود را به عربستان سعودی امضا نمود (آلمان سومین کشور فروشنده سلاح‌های متعارف در جهان پس از آمریکا و روسیه است). سیاست خارجی آلمان بر مبنای واقع‌گرایی کلاسیک بنا گردیده است که نگرانی‌های اقتصادی شامل: الف. دسترسی به بازارهای منطقه؛ و ب. دسترسی به منابع مورد اطمینان انرژی، و نگرانی‌های امنیتی شامل: الف. جلوگیری از هجوم آوارگان در خصوص ناآرامی‌ها؛ ب. جلوگیری از گسترش و سرایت نزاع خاورمیانه در جهان؛ و ج. افزایش تحرکات تروریستی در صورت ادامه ناآرامی‌ها در نقاط بحرانی خاورمیانه را در برمی‌گیرد.

به نظر می‌رسد با توجه به حادثه بمب‌گذاری و عملیات تروریستی نروژ که در مرداد ۱۳۹۰ توسط یک نئونازیست مسیحی انجام شد، بر اولویت‌ها و نگرانی‌های امنیتی آلمان نیز افزوده گردیده است. در بحران‌های اخیر به‌ویژه در موضوع لیبی، آلمان به قطعنامه علیه لیبی رای ممتنع داد. فرانسه که همواره در کنار آلمان قرارداد داشت، این بار در کنار انگلیس قرار گرفت؛ هرچند که آلمان از قدرت نرم خود در حمایت از این اقدامات استفاده نمود. این کشور ۱۵.۵ درصد از هزینه‌های نظامی عملیات ناتو در لیبی به‌میزان ۳ میلیارد و ۷۰۰ میلیون یورو را برعهده گرفت.^{۲۱}

سیاست خارجی بریتانیا

منافع بریتانیا همانند دیگر کشورهای غربی در امنیت جریان نفت، مبارزه با نیروهای افراطی،

جلوگیری از تهدید ثبات منطقه‌ای از سوی تروریست‌ها و سلاح‌های کشتار جمعی خلاصه شده است. اما در بریتانیا دو رهیافت تاریخی در ارتباط با خاورمیانه وجود دارد که عبارتند از: ۱. رهیافت دیپلماتیک؛ و ۲. رهیافت راهبردی.^{۲۲}

۱. **رهیافت دیپلماتیک:** این رهیافت بر حفظ روابط انگلستان با رژیم‌های فعلی خاورمیانه و یا با نیروهایی که به دنبال در اختیار گرفتن قدرت هستند، تاکید دارد. در این رهیافت بریتانیا سعی دارد تا از مجادله بپرهیزد و سیاست طرفداری از اعراب را به‌ویژه در زمینه صلح خاورمیانه از لحاظ ایدئولوژیکی در پیش گیرد. این موضع در راستای منافع اقتصادی انگلیس ترسیم شده است. این سیاست همچنین ارزش کاربردی داخلی دارد؛ زیرا جمعیت چندمیلیونی مسلمانان انگلیس نیز به این سیاست‌ها توجه دارند، هرچند رژیم صهیونیستی در این خصوص نسبت به انگلستان دیدگاهی انتقادی دارد.

۲. **رهیافت راهبردی:** این رهیافت بر تهدیدات و مسایل نظامی، سیاسی و ایدئولوژیک تاکید دارد. در این دیدگاه سیستم‌های عقیدتی ضدغربی و مخالفت با ارزش‌های غرب، به‌عنوان یک تهدید شناخته می‌شود. در چنین رهیافتی تقویت رژیم اسرائیل به‌عنوان پدیده‌ای که منطبق با ارزش‌های غربی است، مد نظر بریتانیاست. این عوامل نقش مهمی را در تنش بین طرفداران روابط با آمریکا و طرفداران اروپا ایفا می‌کند. اما برخی بر این عقیده‌اند که انگلیسی‌ها به‌عنوان پلی بین اروپا و آمریکا عمل می‌نمایند؛ زیرا اروپا و آمریکا فرهنگ راهبردی متفاوتی دارند. در این خصوص مثالی وجود دارد که آمریکایی‌ها مریخی هستند و اروپایی‌ها ونوسی، اما سیاستمداران انگلیسی ونوسی‌هایی هستند که لباس مریخی پوشیده‌اند. مسایلی که انگلیس از رهیافت راهبردی استفاده نموده است به قرار زیر است:

– **حمله به عراق:** انگلیس از حمله به عراق در دهه ۱۹۹۰ طرفداری نمود و همچنین در مقابل تلاش روسیه و فرانسه برای رفع تحریم‌های نفتی عراق از آمریکا حمایت نمود. سیاستمداران انگلیسی صدام را فردی خطرناک می‌دیدند که نه تنها ثبات منطقه، بلکه ثبات جهانی را به خطر انداخته و نظام بین‌الملل را دچار تغییر می‌سازد. آنان سعی نمودند در مقابل انتقاد اروپا پلی باشند و مشروعیت جهانی را برای آمریکا کسب نمایند، اما در مقابل فرانسه و آلمان ایستادند. بنا

بر عقیده دولتمردان انگلیسی بدون آمریکایی‌ها و قدرت نظامی آنها نظم لیبرال دموکراتیک شکل نمی‌گیرد.

- لیبی: در بحران لیبی نیز انگلیسی‌ها در دو مقطع زمانی نقشی را که آمریکایی‌ها خواهان آن بودند، ایفا نمودند. آنها از بمباران سال ۱۹۸۶ لیبی توسط آمریکا دفاع نمودند و همچنین پس از تصویب قطعنامه ۱۹۷۳ و تصویب منطقه پرواز ممنوع در سال ۲۰۱۱، همراه با فرانسه به عملیات نظامی علیه لیبی اقدام کردند.

سیاست خارجی فرانسه

عوامل فراوانی سیاست خارجی فرانسه را رقم می‌زند. قبل از جنگ سرد، فرانسه خود را به‌عنوان یک کشور مستقل از آمریکا مطرح نمود و سعی داشت تا از نفوذ آمریکا جلوگیری نماید، اما در اغلب بحران‌های دوران جنگ سرد مانند بحران برلین و بحران کوبا شارل دوگل، رئیس‌جمهور وقت فرانسه، با نظریات آمریکا همراهی نمود. پس از جنگ سرد و با روی کار آمدن سرکوزی، وی سیاست خارجی عمل‌گرایانه‌تری را نسبت به جانشینان دوگل در پیش گرفت و با پذیرش نقش رهبری آمریکا، مجدداً وارد ناتو گردید؛ هرچند برخی این اقدام فرانسه را بلندپروازی این کشور در جهت ارتقا جایگاه بین‌المللی خود می‌دانستند، اما سرکوزی خود را ملزم به ایجاد یک اروپای قوی می‌دانست. اندیشه وی تا حدودی به نظریات دوگل نزدیک بود، اما به‌نظر می‌رسید راه جدیدی را برای تحقق این امر برگزیده است. فرانسه همچنین ملهم از انقلاب این کشور، خود را موظف به گسترش دموکراسی و حقوق بشر می‌داند. سرکوزی پس از پیروزی تلاش‌های خود را در زمینه مسایل اقتصادی داخل کشور افزایش داد.^{۲۳}

فرانسه معتقد به چندجانبه‌گرایی است و این رهیافت برای کلیه اتحادیه اروپا مهم است؛ زیرا آنها را در کنار یکدیگر نگه داشته است. برای اتحادیه اروپا نهادهای همکاری بسیار مهم است و فرانسه در بسیاری از نهادهای اروپایی نقش مهمی دارد، به‌گونه‌ای که بدون حضور این کشور تصمیمی اتخاذ نمی‌شود. شیراک با حمله یک‌جانبه آمریکا به عراق مخالف بود و حتی اعلام نمود که «امروز هیچ فرد یا کشوری نمی‌تواند به‌نام دیگران به‌تنهایی وارد عمل شود و کسی نمی‌تواند

آنارشی در جامعه بدون قانون را بپذیرد.» فرانسه به شدت معتقد به استفاده از سازوکار سازمان ملل بود. هدف شکل‌گیری اتحادیه، توسعه تجارت و اقتصاد میان کشورهای درگیر جنگ دوم جهانی و همچنین از لحاظ سیاسی، افزایش ثبات و کاهش دشمنی بین آلمان و فرانسه بود. به نظر می‌رسد دید واقع‌گرایان در خصوص کنترل اتحادیه توسط این سه کشور تا حدودی به واقعیت نزدیک است. فرانسه و آلمان و برخی دیگر از کشورها، توافق‌نامه شنگن را به مرحله اجرا رساندند. این سه کشور به عنوان کشورهای پیشروی اتحادیه شناخته می‌شوند. به‌طور کلی، فرانسه اتحادیه را ابزاری سیاسی و نظامی برای افزایش نفوذ خود در صحنه بین‌المللی می‌داند. فرانسه سعی نموده تا ارتش خود را کوچک‌تر و کارآمدتر نماید. تا فوریه ۲۰۱۱، فرانسه در حدود ۹۰۰۰ سرباز خود را در مناطق مختلفی چون افغانستان (۴۰۰۰ نفر در قالب نیروهای ایساف)، لبنان (۱۵۰۰ نفر در قالب نیروهای حافظ صلح)، ساحل عاج (۱۰۰۰ نفر سرباز) و همچنین نیروهایی را در لیبی به کار گرفته است.

خاورمیانه در سیاست خارجی سرکوزی از اولویت مهمی برخوردار است. سرکوزی با چنین راهبردی طرح اتحادیه خاورمیانه را پیشنهاد کرد. هدف سرکوزی از این پیشنهاد، وابستگی روزافزون اتحادیه و منطقه مدیترانه به یکدیگر بود. شکل‌گیری اتحادیه مدیترانه در سال ۲۰۰۸ پیش‌بینی شده بود و قرار بود تا مسایلی از قبیل مبارزه تروریسم، مهاجرت، انرژی، تجارت، آب و توسعه را مورد بررسی و مذاکره قرار دهد. سرکوزی در این خصوص اظهارداشت: «آنچه که ۶۰ سال پیش برای اروپا انجام شد، ما برای خاورمیانه انجام دادیم.» این طرح انتقادات و بدبینی برخی از کشورها همچون آلمان را به همراه داشت. آلمانی‌ها فکر می‌کردند فرانسه این طرح را برای خاتمه روند بارسلون و گسترش نفوذ خود مطرح نموده است. از سوی ترکیه نیز انتقاداتی مطرح شد؛ البته ترک‌ها این طرح را وسیله‌ای برای عدم الحاق این کشور به اتحادیه می‌دانستند. آلمان‌ها نسبت به این اقدام فرانسه که بدون مشورت دیگر رهبران این نهاد اتخاذ می‌شد، مشکوک بودند. در تهاجم ۲۰۰۳ آمریکا به عراق، برخی اندیشمندان امریکایی فرانسه را دشمن این کشور تصور می‌نمودند و آن را با جمهوری پنجم فرانسه در سال ۱۹۵۸ به رهبری شارل دوگل مقایسه می‌کردند. اما سرکوزی با رسیدن به قدرت، سیاست نزدیکی به آمریکا را

در پیش گرفت و این کشور که در سال ۱۹۶۶ از ناتو خارج شده بود، بار دیگر به‌طور کامل در آوریل ۲۰۰۹ وارد این سازمان شد تا بدین‌وسیله ضمن ایفای نقش مهم‌تری در عرصه بین‌المللی، ارتش فرانسه را نیز مدرن و بهینه نماید. فرانسه به‌همراه انگلیس در اوایل ۲۰۱۱ توانستند با تلاش‌های دیپلماتیک خود، لیبی را در محاصره اقتصادی و تسلیحاتی قرار داده و اجازه عملیات نظامی را برای مقابله با رژیم قذافی جهت حمایت از شهروندان بی‌دفاع لیبیایی کسب نمودند.

سیاست مهم دیگر فرانسه در خاورمیانه، پیشنهاد همکاری به کشورهای عربستان، لیبی، مصر، امارات و مراکش برای ساخت نیروگاه‌های هسته‌ای بود، که با انتقاد اتحادیه مواجه شد، اما سرکوزی تاکید داشت که قانونا مسلمانان و کشورهای عربی نیز حق استفاده از انرژی مسالمت‌آمیز هسته‌ای را دارند. به‌رغم اظهارات دوستانه سارکوزی نسبت به رژیم صهیونیستی، هنوز هم این کشور بر مواضع قبلی خود اصرار دارد. فرانسه در تفسیر مرزهای قطعنامه ۲۴۲ تعبیر خود را دارد. این کشور به‌رغم محکومیت اقدامات فلسطینی‌ها در برابر رژیم صهیونیستی، با عملیات نظامی اسرائیل علیه فلسطینی‌ها مخالفت می‌کند. سرکوزی در دیدار با ایهود باراک، نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی، اظهار داشته بود که پس از کنفرانس آنابولیس (نوامبر ۲۰۰۷) باید دولت فلسطینی تا پایان سال ۲۰۰۸ تشکیل شود. فرانسه در لبنان نیز تلاش فراوانی نمود تا گروه‌های شبه نظامی را خلع سلاح نماید. این کشور همچنین با رد تروریست خواندن حزب‌الله، این سازمان را بخشی از زندگی و هویت سیاسی لبنان نامید و چنین برداشتی توسط اتحادیه اروپا نیز پیگیری شد.

فرانسه نیز مانند انگلیس ملاحظات در خصوص اقلیت مسلمان این کشور دارد. در فرانسه جنگ‌های مذهبی فراوانی در قرن ۱۶ رخ داده و به‌وقوع پیوسته است؛ به‌گونه‌ای که جامعه را دچار تشتت و تفرقه نمود و هزاران کشته برجای گذارد. به‌همین دلیل فرانسوی‌ها در سال ۱۹۵۰، قانونی به‌نام «لایسته» وضع نمودند که به‌عبارت ساده‌تر، جدایی دین از سیاست نام گرفت. این قانون توازن را میان آزادی و دین برقرار می‌ساخت. در این قانون از آزادی ادیان حمایت شده بود، اما از سوی دیگر گروه‌های مذهبی حق نداشتند که در فعالیت‌های سیاسی شرکت جویند. همچنین هیچ کلیسای دولتی در فرانسه نباید وجود می‌داشت. فرانسه

در سال ۲۰۱۰، حجاب و برقع را نیز ممنوع اعلام کرد. وزیر کشور فرانسه در سال ۲۰۰۵ مسلمانان شورشی این کشور را اراذل و اوباشی خواند که باید با ابزار ضد سرکوب محو شوند.

فرانسه و استفاده از قدرت سخت

کتاب سفید فرانسه تهدیداتی که این کشور با آن روبه‌روست را برشمرده است. این کتاب تهدیدات تروریستی از جمله حملات شیمیایی، هسته‌ای، میکروبی و سایبری از سوی سازمان‌های غیردولتی را مد نظر قرار داده است. در این راهبرد، فرانسه به‌جای استفاده از نیروی نظامی سنگین «امنیت مبتنی بر دانش و فناوری» را در نظر گرفته است. این راهبرد بر سه ستون اطلاعات، نظارت و فناوری پیشرفته بنا شده است. در این راستا، سرکوزی قرار است از نیروی‌های نظامی این کشور تا سال ۲۰۱۴ کاسته و همچنین بودجه سرویس‌های اطلاعاتی، برنامه‌های ماهواره‌ای و فضایی را دو برابر نماید. در این راستا تجهیزات و کلاهک‌های هسته‌ای فرانسه مدرن گردیده و توسعه بیشتری یافته است. برنامه نظامی فرانسه نقاط بحرانی مانند خلیج فارس و خاورمیانه را از یاد نبرده است. در سال ۲۰۰۹ فرانسه اولین پایگاه نظامی دائمی خود را که مشتمل بر سه نیروی دریایی، زمینی و هوایی می‌گردید، در امارات متحده عربی افتتاح نمود.

به‌رغم این موارد، فقدان تجهیزات نظامی فرانسه و اتحادیه اروپا این توانایی را به آنان نمی‌دهد که در مناطق بحرانی و به دور از منطقه اروپا مانند بحران بالکان، افغانستان و عراق مداخله نظامی نمایند. بحران‌های جاری در اروپا و منطقه خاورمیانه باعث تغییر دیدگاه فرانسه شد و این کشور با پیوستن به ناتو در سال ۲۰۰۹، حدود ۵۰۰۰ سرباز خود را در اختیار این سازمان قرار داد. فرانسه معتقد بود که باید سیاست دفاعی و امنیتی اتحادیه در راستای حمایت از ناتو تقویت شود. آمریکایی‌ها با این طرح به دیده تردید می‌نگریستند؛ زیرا جاه‌طلبی‌های فرانسه برای ایجاد یک اروپای مستقل را به‌یاد می‌آورد. سارکوزی بر این مساله تاکید داشت که اتحادیه برای انجام عملیات در خارج از اروپا نیاز به ایجاد ساختار امنیتی مستقلی دارد. در دهه ۹۰، اتحادیه اروپا برای ایجاد یک سیاست دفاعی و امنیتی مشترک تلاش خود را آغاز نمود. این سیاست دفاعی بر مبنای مدیریت بحران‌های مدنی تاکید داشت و اتحادیه نیروهای حافظ صلح خود را به نقاط

مختلف جهان گسیل نمود. در سطح عملیاتی نیز، اتحادیه تعهد خود را برای ایجاد یک نیروی واکنش سریع ۶۰ هزار نفره اعلام کرد. فرانسه، آلمان و انگلیس نیروهای اصلی این سیاست دفاعی را تشکیل دادند؛ درحالی که آمریکا به این مساله با دید مثبتی نمی‌نگریست. آمریکا ایجاد چنین نهادی را در کنار ناتو اتلاف هزینه تلقی می‌نمود و احتمال اینکه ناتو به حاشیه رانده شود را نیز منتفی نمی‌دانست. همچنین بدبینی آمریکا نسبت به فرانسه ادامه داشت. راهکاری که برای حل چنین سوء تفاهماتی اتخاذ شد، حضور نیروهای اتحادیه در ناتو و متقابلاً نظارت افسران ناتو و حضور آنان در نهاد امنیتی و دفاعی اروپا بود.^{۲۴} البته نباید از نظر دور داشت که کشورهای بی‌طرفی در اتحادیه نیز وجود داشتند که از اتخاذ چنین تصمیمی ناخشنود بودند و بر پیروی از سیاست‌های آمریکا اصرار می‌ورزیدند. شاید دلیل چنین امری هزینه‌گزافی بود که بر بودجه این کشورها تحمیل می‌شد. فرانسه در بحران لیبی نخستین کشوری بود که مخالفین معمر قذافی، دیکتاتور لیبی، را به رسمیت شناخت و چهار روز زودتر از آمریکا وارد جنگ با لیبی گردید.

نتیجه‌گیری

با بررسی سیاست‌های اتحادیه باید اذعان نمود سیاست خارجی اتحادیه اروپا در خاورمیانه در مقاطع مختلف بر مبنای دو سیاست خارجی ساختاری و متعارف تشکیل شده است. این سازمان در سیاست خارجی ساختاری خود از قدرت نرم استفاده نموده و در سیاست متعارف از نیروی نظامی سود می‌برد. از سوی دیگر، تفاوت عملکرد اتحادیه اروپا در خاورمیانه و مواضع متفاوتی که کشورهای اتحادیه در بحران‌های خاورمیانه اتخاذ می‌نمایند، می‌تواند نظر واقع‌گرایان را مورد تأیید قرار دهد که این نهاد تنها به دلیل منافع کشورهای عضو طراحی شده است و کشورهای قدرتمند از این نهاد منافع دوچندانی می‌برند. هرچند در مورد منافع اقتصادی توسط کشورهای عضو شک و تردیدی نیست و تئوری بین‌الدولی این مورد را به‌خوبی به‌تصویر می‌کشد، اما وضعیت بحران اقتصادی فعلی حداقل برای کشورهای قدرتمند اتحادیه چندان مطلوب نیست. شاید کشورهای ضعیف این سازمان از حمایت‌های مالی مناسبی برخوردار شوند، اما این مساله دارای ابعاد متفاوتی برای کشورهای قدرتمند خواهد بود. از یک‌سو نارضایتی داخلی را در این

کشورها به وجود آورده و از سوی دیگر، نفوذ این کشورها را در کشورهای ضعیف این سازمان افزایش خواهد داد. به نظر می‌رسد سیاست‌های اتحادیه اروپا در راستای مقابله با کشورهای روسیه، چین، هند و برزیل شکل گرفته است و در این راستا بهترین متحد اتحادیه، آمریکا است که سیاست‌های یکسانی با دول عضو این سازمان دارد. در بحران عراق، کشورهای فرانسه و آلمان با اتخاذ رهیافت واقع‌گرایی کلاسیک از حمله به عراق خودداری نمودند و انگلیس و برخی کشورهای تازه پیوسته به اتحادیه اروپا در سال ۲۰۰۴ رهیافت نوحافظه‌کاران آمریکایی را در پیش گرفتند.

در روند صلح خاورمیانه هر سه کشور اشاره شده سعی دارند از قدرت نرم خود استفاده نموده و توازن را میان رژیم صهیونیستی و حمایت آمریکا از آن به وجود آورند. در عین حال، اروپا سعی نموده تا با حل و فصل مسالمت‌آمیز این اختلاف، وزن خود را در عرصه بین‌المللی افزایش دهد و رضایت کشورهای عربی را به دست آورد. با توجه به تحولات مصر، تونس، یمن و بحرین، اتحادیه سعی دارد روند صلح خاورمیانه را به گونه‌ای حل و فصل نماید. به همین منظور تلاش دارد تا با تشکیل یک کشور فلسطینی، دشمنی بالقوه جانشینان اسلامی کشورهای بهار عربی را با رژیم صهیونیستی از بین ببرد؛ هرچند آمریکا اولویت سیاست خارجی خود را مبارزه با تروریسم قرار داده است و صلح خاورمیانه در اولویت بعدی این کشور قرار می‌گیرد. لابی صهیونیستی در این کشور را نیز نباید از نظر دور داشت. اروپایی‌ها (و اغلب انگلیس) در حالی که با فلسطینی‌ها مذاکره می‌کنند، با اسرائیلی‌ها به توافقات اجرایی می‌رسند. بحران لیبی شاید مهم‌ترین واقعه در تاریخ اتحادیه باشد که پس از بحران اقتصادی اروپا، این موضوع نیز موجب تحولات بسیاری در این سازمان خواهد شد. در این بحران، آلمان رهیافت واقع‌گرایان کلاسیک را ادامه داد و از دخالت در این امر پرهیز نمود، اما فرانسه و انگلیس برای نخستین بار اقدام به عملیات نظامی علیه سرهنگ قذافی نموده و متحدین اروپایی-آمریکا از این کشور پیشی جستند (هرچند برخی افکار عمومی کشورهای عرب را دلیلی برای دخالت اروپا در بحران لیبی می‌دانند و حتی اروپایی‌ها تا مدتی خواستار عدم دخالت آمریکا در این بحران بودند. البته مخالفت‌های چین و روسیه را نیز نمی‌توان از نظر دور داشت. ویژگی‌های این اقدام عبارت بود از:

- برای نخستین بار یک کشور اروپایی پیشگام حمله به لیبی شد؛

- برای اولین بار اتحادیه از قدرت سخت خود (انگلیس و فرانسه) به همراه قدرت نرم (آلمان)

سود برد؛

- اتحادیه توانایی‌های نظامی خود را نیز جهت افزایش نفوذ و پرستیژ به نمایش گذارد؛

- اتحادیه همچنین خود را به‌عنوان یک بازیگر تاثیرگذار در تحولات آتی خاورمیانه

معرفی نمود؛

- اقدام عملیاتی و اعمال قدرت نرم سه کشور اتحادیه در چارچوب سازمان ناتو انجام شد؛ زیرا

بسیاری از کشورهای اتحادیه هزینه چنین اقدامی را نمی‌پذیرند.

یک نکته را نیز از نظر نباید دور داشت که موفقیت و یا عدم موفقیت این عملیات برای

اتحادیه تاثیراتی قابل توجه را به‌بار خواهد آورد.

با نگاهی به سیاست‌های اتحادیه در خاورمیانه، باید به این نکته نیز توجه داشت که سیاست

خارجی اتحادیه اروپا دو وجه دارد: ۱. سیاست خارجی بین اعضا؛ و ۲. سیاست خارجی در برابر

خارج از اعضای سازمان. این مساله باعث می‌شود که سیاست خارجی اتحادیه و تصمیمات آن با

مشکلات فراوانی روبه‌رو گردد. زیرا کسب رضایت دول عضو در بسیاری از موارد مشکل‌آفرین

است و پیامد چنین وضعیتی تعلل در تصمیم‌گیری به‌ویژه در هنگام وقوع بحران‌های منطقه‌ای

است. ازسوی دیگر، تضاد منافع در کشورهای عضو را نیز نباید نادیده گرفت. آیا دغدغه کشورهای

کوچک اتحادیه همچون مالت، قبرس و لوکزامبورگ با نگرانی‌های کشورهای بزرگ اتحادیه

یکسان است؟ پاسخ به این سوال مشخص است. کشورهای کوچک اتحادیه با توجه به نداشتن

قدرت نظامی و اقتصادی مشابه با دول بزرگ، نمی‌توانند دارای اهداف یکسانی با دیگر کشورهای

اتحادیه باشند.

به‌طور کلی می‌توان به سوالات این تحقیق این‌گونه پاسخ داد: اتحادیه اروپا در مسایل

مشترک ازجمله امنیت انرژی، موضوعات اقتصادی و سیاست‌هایی که حساسیت کمتری دارد، از

قدرت نرم و یا ابزار قدرت نرم مانند تبلیغات، کمک‌های مالی، ترویج ارزش‌های غربی، مذاکره و

دیپلماسی چندجانبه استفاده می‌نماید، اما اتحادیه در اتخاذ قدرت سخت دچار تشنگی می‌گردد؛

زیرا توان کشورها متفاوت است و اتحادیه دارای یک نیروی نظامی مشترک نیست؛ گرچه اکنون به ایجاد آن مبادرت نموده است، اما علایق کشورهای عضو به ایجاد چنین ساختاری متفاوت است و برخی کشورها تمایلی به صرف هزینه‌های اضافی تحمیلی ندارند. در قدرت سخت معمولاً کشورهای قوی‌تر اتحادیه پیشگام و جلودار دیگر اعضا می‌باشند؛ هرچند که در جنگ با عراق کشورهای اسپانیا و همچنین برخی کشورهای شرق اروپا به ایالات متحده پیوستند اما اهمیت قدرت کشورهای فرانسه، انگلیس و آلمان در این میان بیشتر به چشم می‌خورد. این مهم را می‌توانیم در بحران لیبی نیز مشاهده کنیم.

منافع ملی متفاوت کشورهای عضو، نبود ابزار لازم برای اعمال قدرت سخت مانند نیروی نظامی، و اجبار به اتخاذ رهیافت قدرت نرم و اقتصادی از ویژگی‌های سیاست خارجی اتحادیه تلقی می‌گردند. اتحادیه برای مقابله با تهدیدات نرم از واژه امنیت نرم استفاده می‌نماید. سیاست خارجی اتحادیه با توجه به مسایل زیر باید مورد تجدیدنظر قرار گیرد:

- تغییر مفهوم امنیت: ایجاد مفاهیم جدید امنیتی همچون امنیت نرم که اتحادیه اروپا آن را در برابر تهدیدات نرم به کار می‌برد، از مصادیق تغییر مفهوم امنیت به شمار می‌رود.

- تغییر ساختار نظام بین‌الملل: نظام بین‌الملل در حال گذار به چندقطبی است و کشورهای بزرگی چون چین، روسیه و هند در حال ظهورند و قدرت‌های منطقه‌ای جدیدی نیز به نظام بین‌الملل معرفی می‌شوند و از سوی دیگر خاورمیانه در حال گذار به یک سیستم جدید است و در چنین سیستمی اهمیت حل معضل رژیم صهیونیستی بیش از پیش جلوه می‌کند.

بنابراین زمان و توانایی انطباق با تحولات در این تغییرات نقش مهمی را ایفا می‌کند. همچنین از نظر نباید دور داشت که بحران اقتصادی در اتحادیه باعث واگرایی در تصمیمات متخذه گردیده و از سوی دیگر رقبای جدید همچون چین، روسیه، هند و ژاپن می‌توانند اتحادیه و روابط فراآتلانتیکی این سازمان را بسوی هم‌گرایی هرچه بیشتر سوق دهد.

پاورقی‌ها:

۱. حسین طالبی، «هم‌گرایی و جنبه‌های مختلف آن»، روزنامه/یرن، شماره ۱۲۷، سال اول.
2. "The Contribution of Neo Functionalist and Intergovernmentalist Theories to the Evolution of the European Integration Process," *Journal of Alternative Perspective in the Social Sciences*, 2009, vol. 1, no. 3.
۳. «هویت و رابطه ایران و اتحادیه اروپایی»، کتاب/روپا ۳، انتشارات موسسه ابرار معاصر تهران، ص ۱۸۳.
4. "Liberal Inter Governmentalism," in Antje Wiener and Thomas Diez (eds.), *European Integration Theory*, Oxford: Oxford University Press, 2009, with Frank Schimmelfennig, p. 66.
۵. قدرت نرم جوزف نای، ترجمه سید محسن روحانی و مهدی ذوالفقاری، نشر دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۸۷، ص ۶۴.
6. Ian Manners, "Normative Power Europe: A Contradiction in Term," *JCMS*, 2002, vol. 40, no. 2.
7. Ibid.
8. Hans-Georg Ehrhart, "What Model for CFSP?" *Institute for Security Studies*, 2002.
۹. قدرت نرم جوزف نای، پیشین، ص ۶۵.
۱۰. باری بوزان، مردم، دولت‌ها و هراس، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران پژوهشکده راهبردی، ۱۳۷۸، ص ۳۴.
11. http://en.wikipedia.org/wiki/Quartet_on_the_Middle_East
12. <http://www.eubusiness.com/regions/middle-east>
13. Ibid.
14. EUROSTAT (Comext, Statistical regime 4).
15. www.dw-world.de/dw/article/0,15216249,00.html
16. SIPRI Fact Sheet, March 2011.
17. "The EU's Policies of Security of Energy Supply towards the Middle East and Caspian Region," Femke Hoogeveen and Wilbur Perlot, *International Studies in Sociology and Social Anthropology*.
18. IEA2004, Oil Information. OECD/IEA.
19. "The EU and the Mediterranean: Good Neighbors?" May 2011, Research by Vincenzo Scarpetta & Pawel Swidlicki, Edited by Stephen Booth, Open Europe, www.openeurope.org.uk
20. *German Foreign Policy in Dialogue*, Volume 3, Number 8 Trier, Germany September 30, 2002.
21. www.dw-world.de/dw/article/0,15207241,00.html
22. *Britain and the Middle East*, Jonathan Rynhold, December 2007.
23. "France, The European Union and Middle East in Sarkozy Era," by Tsilla Hersheo, *Perspective Paper*, 2008, no. 39.
24. "France: Factors Shaping Foreign Policy, and Issues in U.S French Relation," Paul Belkin, April 2011, *Congressional Research Service*.